

# این محاکمه در واقع محاکمه یک رژیم بود

قسمت آخر - تنظیم سودابه درویش ، کارمند معاونت آموزش

افراد زیادی در عصر رضا شاه به عناوین مختلف مغضوب شدند و در حالی که مقام و منصب بالایی داشتند به سیاهی زندان افتادند که خیلی از آنها پنهانی به قتل رسیدند. سردار اسعد بختیاری یکی از صاحب منصبانی بود که چنین سرنوشتی پیدا کرد. اما بعد از رضا شاه فرصتی پیش آمد که پرونده‌های علیه مجرمان آن دوره باز شود. از جمله آنها پرونده سردار اسعد بختیاری بود که بخش تاریخی قضاوت در چهار شماره به آن پرداخت در آخرین قسمت سخنان وکیل مدافع راسخ و سپس مصاحبه دکتر جلال عبده دادستان وقت دیوان کفر و عامل اصلی تعقیب مجرمان عصر رضا شاه می آید

تائید می کند و نتیجه دیگری که از تلگراف بدست می آید و صراحت دارد این که نظر شاه رسیدگی و دادرسی در امر اسعد بوده است. با وجود سند کتبی دیگر عبارات زنده‌ای به آقای راسخ نسبت دادن از حریم انصاف و مروت خارج است. مرحوم جعفر

قلی خان اسعد که بازداشت شده است بحکم علاقه به آزادی و زندگانی شرافتمندانه فکرش متشنج و متزلزل بوده است. زیرا این بی مهری شاه تزلزل فکر آن مرحوم را به منتها درجه رسانیده و می دانسته که با این قدرت غیر قابل تصور قادر به مبارزه نیست و او کاملاً آگاه بود که طرف بی مهری شخصی واقع شده است که در محیط خود قانونی را نمی بیند و یقین داشته است بیش از آنچه در مخیله او خطور کند قوی و کینه جو است به همین نظر پریشان و مشوش بوده و احساس می کرده است که حساب دادرسی و بازجویی در پیش است و مجسم می کرده است نزد خود در محیطی از او تحقیقات خواهد شد که محققین و باز پرسان مادون او بوده و او مافوق و وزارت جنگ را عهده دار بوده است. چگونه قابل تحمل است فردی از افراد ارتش که مادون آن مرحوم بوده در روزی به خیال زیارت وزیر جنگ می افتاده است باید ساعت ها در اتاق انتظار بماند و با هزاران نملق و چاپلوسی پیشخدمت اتاق وزیر را با خود همراه کند تا به وسایلی اجازه ورود تحصیل و پس از ورود هزاران بار علاوه بر احترامات نظامی تعظیم و تکریم کند، حال چنین شخصی از وزیر جنگ بخواهد استنطاق کند و هویت او را استعلام نماید. بهر صورت ظهور این حادثه غیر متبرقه در فکر و ذهن او ایجاد هر نوع بیم و هراسی را نموده و کم کم بطوری این افکار پریشان و مشوش او را متوحش داشته و او می دانسته است طرف او کسی است که بهیچوجه قوانین در مقابلش ارزش ندارد و نقص قوانین برای او امر عادی است و مطمئن بوده است که در دادگاه او را تبرئه نخواهند کرد و بازپرسی نیست که به حقیقت رسیدگی

استحسانی غیر موجه آقای دادستان به پایان رسید. اینک چند کلمه صحبت روی کلیات پرونده و رسیدن به حقیقت است. مازندان بدین

مضمون به تهران مخابره می شود و خیلی فوری است:

ریاست اداره کل تشکیلات نظمی

حسب الامر طاع مبارک ملوکانه ارواحفاده ابلاغ می نماید چون بواسطه کشف سندی که شرکت جعفر خان اسعد را با تیمور تاش در قضیه نفت می رساند و خودتان اطلاع دارید مشارالیه تحت توقیف در آمده و اشخاص مفصله ذیل را فوراً توقیف نمایند. سردار اقبال، سردار اسعد، فاتح برادر سردار اسعد، امان قلی خان منسی، سرتیپ خان بیور احمدی، شکر الله بیور احمدی، پسران سردار ظفر و کلیه بختیاری هائی که در قضیه شرکت داشته اند. اسعد را فردا تحت الحفظ بوسیله نظمی به مرکز می آورند. هر جا مقتضی است او را حبس نمایند تا ترتیب محاکمه داده شود.

رئیس دفتر مخصوص حسین بنابراین با بودن تلگراف مزبور در پرونده عمل و استناد آقای وکیل شاکی خصوصی به او کاملاً بی گناهی آقای راسخ را مدلل می دارد. چه امر کتبی شاه به رئیس کل تشکیلات این بوده است که هر جا مقتضی داند او را توقیف کند. بدو او را در اداره بهداری زندان بازداشت و سپس به زندان شهر منتقل نموده است. با تلگراف مزبور دیگر چه جای صحبت است که آقای دادستان اظهاراتی را نسبت دهند در صورتیکه قائم به دلیلی هم نمی باشد و بالعکس ثابت است مرحوم اسعد توقیف شده و بنابر تلگراف رمز شاه به تهران فرستاده اند و اختیار تام داده اند هر جا مقتضی داند او را حبس نماید و مطابق مقررات شهربانی هم زندان تحت ریاست تشکیلات است. چنانچه آئین نامه این نظر را

اگر با نظر سطحی به ادعا نامه دادستان توجه شود تصدیق خواهد شد که کوچکترین دلیل برای اثبات امر معاونت در پرونده وجود نداشته و ندارد و بهمین جهت با یک اظهارات استحسانی و با جملاتی که شایسته ادعای نام نیست و فقط برای تحریک و تهییج افکار عامه خالی از تاثیر نمی باشد بشکل دلیل در ادعای نامه صورت داده شده است. و با تمام این مراتب خود دادستان نتوانسته است منجزاً عقیده پیدا کند که مرحوم اسعد را با آمپول از بین برده اند. چنانچه در قسمت اخیر ادعای نامه به این عبارت مرقوم داشته اند «دکتر احمدی جلال زندان با دادن سم با تزریق انزوکسیون سردار اسعد را مسموم کرده» همین تردید دادستان کافی برای بی اعتباری دعوی او است و نسبت های دیگری را که به آقای راسخ داده اند بطور تفصیل و مشروح دفاع کرده ام و دیگر به تکرار نمی پردازم. ولی نکته جالبی را که احتیاج به تذکر است این است: آقای دادستان فوق الذکر بی مهری کرده نسبت هائی را به آقای راسخ داده اند در صورتی که حقیقت چنین نبوده است و به اشتباه رفته اند کشف حقیقت مولود بررسی دقیق است. و می بینیم در این مورد آقای قاضی تحقیق بهیچوجه قدمی برای کشف حقیقت برداشته اند. چه ایشان می توانستند با باز کردن قبر مرحوم اسعد مقداری از خاک زیر جسد و قطعه ای از فن که با جسد تماس داشته و یا مقداری از خاک اطراف جسد بردارند و نزد کارشناسان فرستاده تا بوسیله اصول علمی تجزیه کرده و تشخیص دهند که آن مرحوم مسموم شده است یا خیر و اگر کارشناسی که بتواند این کار را انجام دهد، در ایران نبود به یکی از کشورهائی که وسیله برای تجزیه داشته است بفرستد تا بتواند به کشف حقیقت موفق گردد. در امور جزائی مستنطق وظیفه دارد و نباید اقداماتش آمیخته به احساسات باشد و در این مورد آقای باز پرس گامهای خود را برای پیدا کردن حقیقت برنداشته و تمام هم خود را به شنیدن اظهارات عده ای بنام شهود که آنها هم با جهات گفته شده بکلی بر خلاف حقیقت شهادت داده اند مصروف داشته و قدمی برای کشف حقیقت برنداشته اند. گفتار من در دفاع از استدلالات

کند . تصدیق نمایند تأمل کنید تفکر را شعار خود قرار دهید و ببینید اگر دیگران بجای او بودند چه حالی داشتند چه این گونه اغتشاش فکر و شوریدگی ، برای حیات انسانی چقدر وحشتناک و مخوف است . چگونه می تواند انسانی حساس زنده بماند در صورتیکه خادم و خدمتگزار بوده و شب صاحب همه چیز بوده است و بجای پادشاه هستی و عزت و مقامش را ناچیز شمرده و بخواند عزت و حیثیت تحصیلی و ذاتی را هم از او سلب نمایند و در حضور سامورین مادونش او را مضعل و خجل کنند و در نزد جامعه بشری او را گناهکار معرفی نمایند چنین شخصی که دارای احساسات رفیق و لطیف است با تهاجم افکار معروضه و تجسم دوره زندگانی نتوانست تحمل کند و تحمل هم نکرد . و با مرض سکنه شرافت ذاتی خود را برای خود باقی و به نیاکانش ملحق گردید . آقایان دادرسان ، قضاوت شما را تاریخ در مخزن خود باستانی خواهد کرد و همانطور که امروز جامعه در اعمال هپروز قضاوت می کند فردا نیز در اعمال شما قضاوت خواهد نمود و بر من یقین حاصل است در محیط آزاد قضاوت عالی مقام تحت اراده آزاد قضاوت می کنند . هیچ قدرتمند قوه قضائی نفوذ نخواهد کرد چه با مراجعه به تاریخ و توجه به زندگانی اقوام و ملل راقیه می توانیم حقیقت باری را در مخزن تاریخ پیدا کنیم و آن حقیقت است معاصر را به عظمت و اقتدار و بزرگی قوه قضائیه

آشنا می سازند . در تمام عمر زندگانی بشر یعنی از آن ساعتی که ما توانستیم تاریخ اقوام مختلفه بشر را پیدا کنیم به مقتضای عرف آن روز در زندگانی بشر قضاوت وجود داشته است . چه آن زمان که قانون نبوده و چه پس از طی آن دوره توحش و پیدایش دین و آمدن پیغمبران و ظهور احکام مذهبی بین جوامع بشری برای شناساندن خدا به افراد مردم قوه قضائی وجود داشته و روحانیت مقام ارجحندی دارا بوده است و همیشه قوه روحانیت قوه قضائی را تشکیل می داده ، امور و اختلافات مردم را قطع و وصل می کرده است و احکام آنها غیر قابل تجدید نظر هم بوده است . پس از این ارتقا و عزت که برای قوه قضائی در تمام ازمته از زمان وجود داشته است موهبت خدائی بوده و امین ترین اشخاص برای قضاوت تعیین می شدند . چنانچه اگر به قبایل متوحش و دور از محیط قانون مراجعه کنید و کتاب زندگانی آن اقوام را ورق بزنید ، می بینید با اینکه آن اقوام متوحش نه قوانین حقوقی دارند و نه کیفری و خود مختاری بین آن ها حکومت می کند ، باز بین خود یک نفر امین و مورد اعتمادی را برای قضاوت انتخاب کرده اند که در موقع بروز مشاجره و نزاع به او مراجعه کرده و رای او فاصل و قاطع نزاع بین آنها است . بنابراین باید اعتراف کرد همیشه قوه قضائی دارای استقلال ذاتی بوده و این عمل موهبتی است که از طرف یزدان پاک به یک شخص یا اشخاص مرحمت می گردد و وقتی که بسمت قضاوت معین شد در امور مرجوعه بدون هیچ ملاحظه و نظری بین افراد قضاوت می کند و همین جهت است که جامعه ذاتاً قضاوت را محترم می شمارند و بی مورد نمی دانم یک قضاوت تاریخی را معروض دارم . تیمور لنگ آن پادشاه سفاک غاصب که تاریخ نام او را به نیکی ذکر نکرده است ، پس از اینکه شهر سمرقند را تحت سلطه و استیلائی خود در آورد و از آب و هوای آن منطقه خوشش آمد و سمرقند را پایتخت خود قرار داد و پس از اینکه برای فتوحات دیگری و با ساده تر برای قصابی نوع بشر از سمرقند خارج شد به بانوی خود دستور داد که برای او در سمرقند مدفنی تهیه نماید . بانوی مزبور تحت نظر استادان ایرانی شروع به ساختن مقبره و مسجدی نمود . عبدالله نام افغانی متصدی امر ساختمان واقع گردید . مسجد سمرقند و قبر تیمور لنگ تحت نظر او و سایر استادان ایرانی به اتمام رسید که هنوز مسجد و قبر او معروف جهان است . تیمور مراجعت کرد بین معمار و بانوی او اختلافی پدیدار گردید . عبدالله با اینکه می دانست تیمور پادشاه خودخواه و سفاک و ظالمی است و با هیچ حکم قتل صادر می کند وحشت نکرده و شکایت به تیمور نمود و بعنوان قضاوت از او استدعای رسیدگی کرد و تیمور لنگ همان کشورگشای ظالم و ستمکار با شکایتی مراتب را تحقیق و حق را به معمار

داد و بانو را به شماتت محکوم و حق عبدالله تأدیبه گردید و خرسند از سمرقند خارج شد . بانو از تیمور سئوال کرد چرا حرف یک معماری را بر بیان بانویت ترجیح دادی و ملکه کشور را محکوم به شماتت کردی . پاسخ او چنین بود که او با اینکه میدانست تو بانوی منی و صاحب قدرت و نفوذ در دربار تیمور می باشی ، به طیب خاطر مرا به قضاوت طلبید ، من آنچه را که می کشم بغوه شمشیر است برای اینکه مردم سر تسلیم از اوامر من بر ندارند ، ولی او به امر و قضاوت من تسلیم شد و بر خلاف ناموس قضاوت بود که من عدالت را اجرا نکسم . این بود که حق را به او دادم و تاریخ این قضاوت را ضبط کرد و مقام شامخ قضاوت را به دنیا با این عمل معرفی کرد و از طرفی با مراجعه به تاریخ حکومتهای قانونی می بینیم رشد یک جامعه قانونی زمانی است که قوه قضائی دارای اقتدار و استقلال بوده باشد و هر زمان که بخواهند حکومت قانونی را تبدیل به یک حکومت غیر قانونی و جور نمایند ، مشعل داران قانون و آزادی را که عبارت از قضات عالی مقام و وکلای مدافع هستند تحت قید و اسارت بیان می آورند و بهمین نظر است که همیشه استقلال قوه قضائی در هر مورد از زمان مورد توجه بوده است . و تعیین قضات عالی رتبه یا انتخابی است که از طرف جامعه معین می شود و یا تعیینی است که از طرف دادگستری طبق قوانین زمان تعیین و معرفی می گردند . در هر صورت قضات چه از نظر قوانین آسمانی و چه از نظر آئین اجتماعی و انتخابی و چه از نظر قوانین سازمانی امین و درستکار بوده و بهیچوجه تحت تاثیر نرفته و قضاوت می کنند ، آنچه را که قانون زمان برای آنها تعیین کرده است . با فراغ از این قسمت موضوع دیگری را لازم است یادآور شوم و چون جامعه انتظار نتیجه دادرسی را دارد و از نظر اینکه ممکن است تصور کند که شخصیت آن مرحوم و رسیدگی قضائی خالی از تاثیر نیست در صورتی که از نظر قوانین در هیچ زمان در قضاوت شخصیت اصحاب دعوی محیط نظر نبوده و نخواهد بود و تمام افراد در مقابل قانون متسایر هستند و دادرسان عالی مقام پرونده و محتویات عمل را می بینند و شخصیت مورد نظر نیست و هیچ یک از اصحاب دعوی مجاز نیست که به حیثیت و موقعیت یکی از طرفین استناد جویند . در این صورت صحبت در روی پرونده و دلیل و قوانین است . راست است که فوت مرحوم اسعد دوستان و علاقه مندانش را متأثر نمود ، ولی چه باید کرد این پیش آمد برای همه است . مرحوم اسعد بطور تحقیق به مرگ طبیعی از دنیا رفته و جهات مرگ او را هم بعرض رسانیدم و نام نیک او تا ابد باقی خواهد ماند . بنابراین من وظیفه وجدانی خود را در دفاع انجام دادم و بر قضات عالی مقام است که به مدافعات و محتویات پرونده امان نظر فرمایند .



# مجله قضاوت - بخش تاریخی

## سال دوم - مهر هشتاد و دو

به آقای کشاورز صدر، و کشاورز صدر ابتدا کمی ناراحت شد ولی بعداً تا آنجائی که می توانست ما را، مخصوصاً باز پرس سلطانزاده را که پیش از بنده اطلاع دارد (حتماً) برای اینکه او وارد جریانات بوده، در جریان گذاشت و ما بدین ترتیب متوجه شدیم که چند نفر از جمله نایب فولادی

و عقیلی پور، در این جریان شرکت داشتند، و این عقیلی پور مفتاح کار ما شد، یعنی سلطانزاده توانست بدون آزار و شکنجه (در دستگاه ما آزار و شکنجه بی نبود). عقیلی پور اقرار کرد به کشتن نصرت الدوله به کمک شرکایی که داشته و ضمناً ما گفت که سایر قتل هایی که واقع شده، مخصوصاً قتل مرحوم مدرس در چه شرایطی واقع شد، این اقرار برای ما خیلی مهم بود، نه تنها از لحاظ قتل مرحوم نصرت الدوله (دنبال این کار البته پسرش بود- مظفر فیروز

که معاون قوام السلطنه بود،) ما بدین ترتیب توانستیم دنبال قتل های مختلفی که واقع شده برویم، و عاملان این قتل های مختلف را پیدا کنیم، علاوه بر این ما به مناسبت قضایای خراسان و قتل - بنظر من شهادت اسدی، برای اینکه واقعا یی گناه بود- پاکروان استنادار خراسان را هم توقیف کردیم، دیوان کیفر آن موقع در محل فعلی (شیر و خورشید سرخ سابق) بود- پشت کاخ گلستان- یعنی عمارت وزارت خارجه سابق، و محاکمات اولین متهمان هم در سائیل سابق وزارت خارجه به عمل آمد، وقتی وزارت خارجه به این محل جدید منتقل شد، بنده که یک دادستان دیوان کیفر تا اندازه ای مقتدری بودم- موفق شدم آنجا را برای دیوان کیفر بگیرم. ما دیدیم که این کار را باید تمرکز بدهیم، ولی یک قسم از کارها در صلاحیت ما بود، یک قسمی از کارها ممکن بود نتیجه به دیوان جنایی بیرون، دیوان کیفر می دانید که حکم اعدام نمی توانست بدهد. بنده دیدم اگر ما الان این تمرکزی که پیدا کرده به هم بزنیم، موجب خواهد شد که قضایا لوٹ بشود، از این جهت دستور توقیف دکتر احمدی و دیگران را هم خود بنده دادم، یعنی قاتلان این سه نفر (فرخی یزدی- سردار اسعد بختیاری و دکتر ازانی) تمام اینها را ما در دادستانی دیوان کیفر تمرکز دادیم، با علم به اینکه دکتر احمدی نتیجتاً محکومیت به اعدام خواهد داشت ولی دیدیم اگر غیر از این بکنیم ممکن است به اصل کار ضرر

ایشان مشورت کردم و ایشان نظر اینجانب را در این امر تأیید کردند، بنده شروع کردم به تحقیقات، از جمله کسانی که به عنوان باز پرس برای این کار در نظر گرفتم و انصافاً وظایفش را به نحو احسن انجام داد سلطانزاده است، قسمت عمده تحقیقات ما را سلطانزاده انجام داد، خوشبختانه او زنده است وی

باز پرس اول دیوان کیفر بود و مرد بسیار لایق و شایسته ای است. ما شروع کردیم به تحقیقات، باز پرس عده ای از مأموران شهربانی را با موافقت اینجانب توقیف کرد. از جمله کسانی که توقیف شدند عربشاهی رئیس آگاهی، جوانشیر در کارآگاهی، سرهنگ و قمار رئیس شهربانی خراسان، به مناسبت شهادت مدرس، سرهنگ نوایی رئیس شهربانی خراسان، باز به مناسبت اینکه موجبات قتل اسدی را فراهم کرده بود در مشهد، سرهنگ راسخ رئیس زندان. تحقیقات ما ادامه یافت و به بنده خبر دادند که مختاری به کرمانشاه رفته و از آنجا با کمک خانواده معروفی از سرحد ایران و عراق در مقام فرار است، به خاطر می آید که خود من رفتم به شهربانی نزد ادیب السلطنه که رئیس شهربانی وقت بود و دستور توقیف مختاری را دادم، ما موفق شدیم مختاری را که رئیس کل شهربانی بود و تمام این جنایات بدست او انجام می شد، توقیف بکنیم، و این توقیف بزرگی بود و خوشبختانه قبل از اینکه بنده دستور توقیف او را بدهم موافقت وزیر کشور وقت یعنی شاهزاده امان الله میرزا (جهانبانی) را که او هم در زندان رضا شاه بود، جلب کردم. بنابراین از این جهت هیچ نگرانی نداشتیم و تحقیقات ادامه پیدا کرد با چند باز پرس از جمله ایشان (سلطانزاده)، رزاقی، دادیارهایی مثل حبیب اله معظمی، علی اصغر شریف که شاید هنوز زنده باشد، بنده از ایشان خواهش کردم که تمام وقشتان را روی این کار بگذارند، و دنبال یک سر نخ می گشتم، سر نخ به این ترتیب پیدا شد که یک روزی آقای نصرت الله امینی (که نزدیک ما منزل دارد) شهردار بود زمان دکتر مصدق، از قول مرحوم ارسلان خلعتبری و کیل دادگستری به من گفت که موقعی که نصرت الدوله فیروز را در زندان سمنان برحسب دستور رضا شاه کشتند، (کشاورز صدر) عضو جبهه ملی، در سمنان دادستان بود و از جزئیات امر مطلع است، بنده خیلی کنجکاو شدم، از آقای امینی خواهش کردم ملاقاتی با هم داشته باشیم و ایشان هم تأیید کردند، تلفن کردم

رحم و شفقت و عدالت را از حریم متهمان خارج نکرده و روی پرونده عمل آنچه را که قانون و عدالت امر می کند بصورت رأی در پرونده منعکس و به اصحاب دعوی و جهانیان اعلام فرمایند.

رای دیوان عالی جنائی درباره متهمین قتل سردار اسعد بختیاری

ساعت ۲ بعد از ظهر دیوانعالی جنائی به ریاست آقای ریاحی تشکیل یافته و بنا به تصمیم دادگاه مواد استنادیه در رای محکمه به شرح زیر خوانده شد:

ماده ۲۸- راجع به معاونت جرم.

ماده ۲۹- راجع به حکم محکمه درباره معاونین جرم.

ماده ۴۵ مکرر- راجع به تعدد جرم.

ماده ۱۷۰- راجع به مجازات مرتکب قتل عمدی که اعدام است.

ماده ۱۹۳- راجع به عنف و زجر نسبت به کسی متهم به سه سال محکوم است.

ماده ۲ الحاقی- اگر کسی مرتکب چند عمل شود که همه جرم باشند حداکثر مجازات اجرا خواهد شد.

**خلاصه رای دادگاه:**

پس از قرائت مواد استنادیه خلاصه رای دادگاه خوانده شد و به وکلای مدافع و مدعیان خصوصی و متهمین اطلاع داده شد.

بنظر دادگاه بزه پزشک احمد احمدی بشرح ذیل است:

قتل عمدی مرحوم جعفر قلی سردار اسعد محرز و بنا به ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی محکوم به اعدام است.

راسخ:

بزه راسخ از جهت معاونت در قتل مرحوم سردار اسعد محرز و عملش مشمول مواد ۱۸ و ۲۸ می باشد و محکوم به شش سال زندانی با کار است.

### مصاحبه با دکتر جلال عبده

سوم شهریور ۱۳۲۰ بنده دادستان دیوان کیفر بودم، در این موقع بعد از رضاشاه و آزادی زندانیان عده ای از دوستان خود من که جزو ۵۳ نفر بودند و به یکی از آنها خیلی احترام داشتم، که همین امسال فوت شد، دکتر رضا رادمنش، که با هم بودیم، او نزد من آمد و شمه ای از جنایاتی که در دوران رضا شاه شده بود، شرح داد. رفقای دیگر آمدند و در این امر شریک بودند و تأیید کردند که هم قتل هایی در زندان واقع شده و هم شکنجه هایی به پاره ای از متهمان داده شده و هم توقیف های بیجایی. در اینجا بود که من برای خود احساس وظیفه می کردم، در آن موقع شاید بهترین راه برای مبارزه با دیکتاتوری این بود که مباشر این جنایات را تعقیب بکنیم، البته باید عرض بکنم که خوشبختانه در کابینه فروغی، کابینه ای که در شهریور تشکیل شد، (معجید آهی) وزیر دادگستری بود، خود او از کسانی بود که ماههایی را در زندان رضا شاه گذرانده بود، با

رشد یک جامعه قانونی زمانی است که قوه قضائی دارای اقتدار و استقلال بوده باشد و هر زمان که بخواهند حکومت قانونی را تبدیل به یک حکومت غیر قانونی و جور نمایند، مشعل داران قانون و آزادی را که عبارت از قضات عالی مقام و وکلای مدافع هستند تحت قید و اسارت بیان می آورند

## جله قضاوت - بخش تاریخی سال دوم . مهر هشتاد و دو

نمی توانستیم بکنم به مناسبت اینکه در این موارد هیچ کدام قاتل به طور مشخص معین نبود، ولی تقاضای حبس دائم کردیم، شعبه اول دیوان کیفر متأسفانه در مورد قتل مرحوم مدرس رأی و دلایل ما را کافی ندانست، بنده فرجام خواستم، فرجام حکم برائت در مورد مدرس را نقض کردند و همان متهمان که داشتیم، یعنی جهانسوزی و خلیج و مستوفی و مختاری، البته به عنوان معاون قتل، محکوم شدند، و متأسفانه مختاری که مورد علاقه بالا بود، بعد از چندی مورد عفو شاه وقت واقع شده بود، عده‌یی هم زندانشان را گذراندند. ولی خوب برای بنده این احساس بود که یک انجام وظیفه کردم چون واقعا محاکمه، یک محاکمه رژیم بود، یعنی محاکمه رژیم رضاشاه بود. به خاطر می آید که من کاندید شدم از تهران و (نماینده پنجم) تهران شدم (در دوره چهاردهم): مصدق، سید محمد صادق طباطبائی، حسین پیرنیا (مؤمن الملک)، سید رضا فیروزآبادی و وکیل پنجم هم اینجانب که در آن موقع ۲۹ سال بیشتر نداشتم، واقعا در مقام تذکیر نفس نیستم- ولی آن موقع نه شاه را می شناختم، حتی حالا که گذشت، ولی شاه به وسایل مختلف (شاه سابق) خواست جلو ما را بگیرد، ولی خوشبختانه اول وزیر دادگستری کاملا موافق بود، وقتی به مرحله محاکمه رسید، بهاءالملک قراقرزولو وزیر بود، خاطر می آید که یک روز بنده را خواست و گفت که شاه گفتند که حالا لازم نیست که راجع به این موضوع تبلیغات زیادی بکنید، شما که اقامه دعوا کردید. اقامه دعوی بنده دو روز طول کشید. وکلا تقریبا هفت یا هشت تا وکیل در این راه بودند. اینها به مدافعات پرداختند، پیغامشان این بود که بنده دیگر لازم نیست جواب مدافعات وکلا را بدهم، گفتم بر خلاف اصول محاکمات جزایی است. من وظیفه ام را اگر باشم انجام می دهم، اگر خیلی علاقمند هستند ممکن است من استعفا بدهم و دیگری را به جای من بگذارند، خوشبختانه دیگر این کار را نکردند، ولی خوب در آن موقع شاه هنوز قدرت بعدی را پیدا نکرده بود و بنده توانستم محاکمه را به آخر برسانم، این محاکمه مشروحش در روزنامه‌ها چاپ شده است، دکتر احمدی و دیگران را هم فرستادیم به دیوان جنایی، و بنده از سال ۲۲ این کار را از دور دنبال می کردم و یکی از کسانی هم که ما تعقیب کردیم، قاتل تیمورتاش بود که الان جزئیات کار به خاطر من نیست، شاید این کار هم به دیوان جنایی مراجعه شده باشد. در هر صورت بنده یک ارضاء خاطری دارم در زندگی و آن این است که یک موقع خیلی حساسی، تا اندازهی با رژیم دیکتاتوری مبارزه کردم، برای اینکه همیشه در زندگی سعی کردم آزادمنشی را پیشه خودم قرار بدهم و از این عمل خودم هم پشیمان نیستم.

سرحدی خراسان بود، (بعد از جریانات خراسان، و اسدی ۱۳۱۶) در آن موقع اینها نگران می شوند، و خود سرهنگ نوایی گزارش می دهد که چون ایشان در سرحد هستند، و حدود ۲۰ نفر نظامی از ایشان محافظت می کردند، حالا که نظامی‌ها را برداشتیم ممکن است بالاخره یک طوری مدرس را برابند، بهتر نیست که به داخل ایران منتقل بشود؟ و ایشان را منتقل می کنند به کاشمر، و جهانسوزی مسلما مأمور قتل

بوده، جهانسوزی بایک دو نفر در کنار شسرکت داشتند. یکی مستوفی و یکی خلیج، که یکی از اینها را با خودش می آورد، رئیس شهربانی آنجا را که یک سروانسی بوده (سروان اقتداری) که زیر بار قتل مرحوم مدرس نمی رفته از آنجا بر می دارند و کفایت شهربانی کاشمر را به حبیب مستوفی می سپارند، پاسانهای مرحوم مدرس را بر می دارند، -

او البته بمنوان بازرسی آمده بود در نقاط مختلف خراسان- شب ۲۱ ماه رمضان، روز ۲۱ ماه رمضان خیالی می کنم... این دو نفر حبیب مستوفی و خلیج مأمور می شوند بر روند و سید را به قتل برسانند، اینها می روند، چون اقرار نکردند، برای ما این مطلب روشن نبود، ولی قرائن و دلایل کاملا حاکی بود از اینکه مسلما این دو نفر بعد از آنکه چای به سید داده بودند و سعی در آن ریخته بودند، سم ظاهراً کاری نکرده بود، شال سید را دور گردنش می پیچند او را خفه می کنند، و روز بعد عده‌ای می روند و گزارش می دهند که سید چندی بوده که مریض بوده و به کسالت فوت شده، و حال آنکه مسلم بود که مدرس در آن موقع هیچ کسالتی نداشت و مسلماً بدست اینها کشته شده است. در هر صورت ما نسبت به بسیاری از جرائم در دیوان کیفر اقامه دعوا کردیم، آن موقع موسوی زاده رئیس دادگاه بود که بعداً زمان قوام السلطنه وزیر دادگستری شد، شما برای اینکه جزئیات این مقاله را به بینید، در روزنامه اطلاعات وقت، شماره مرداد ۲۱ به بعد را- ادعای نامه دادستان که خود بنده بعد از انقلاب رفتم و دیدم، مشروحاً ذکر شده است، محاکمه از مرداد ۲۱ به بعد شروع شد، این محاکمات مربوط به دیوان کیفر است چون محاکمات مربوط به دیوان جنایی بعد از ۱۳۲۲ مطرح شد. بنده البته تقاضای اعدام

بخورد. بنده بخاطر دارم که یکی از این حیاطهای کوچکی که در پشت دیوان کیفر واقع شده بود، آنجا یک توفیگاه مختصری داشتیم، در این توفیگاه دکتر احمدی بود، سرهنگ وقار بود، یک شبی پاکروان هم می رسد، سرهنگ وقار آدمی بود خیلی مسخره شوخ، به پاکروان می گوید که ماینجا رسمان این است که دکتر احمدی سحر اذان می گوید و باید همه پشت سر او صبح نماز بخوانیم، پاکروان هم باور می کند. البته می داید که دکتر احمدی بسیار مراقب بود که نمازش ترک نشود، و روزه اش ترک نشود، تمام این کارها را انجام می داد، ولی آدم هم می کشت به هر صورت دکتر احمدی هر شب اذان می گفت و پاکروان هم نمازش را مرتب می خواند (قبلا هم می خواند نه اینکه منحصر در آن موقع این کار را بکنند)، در هر صورت پرونده‌ها را ما جمع و جور کردیم و یک قسمتی از پرونده‌هایی که متهمش دکتر احمدی بود و قاتل معلوم بود، فرستادیم به دیوان جنایی- بعد از اینکه پرونده را تکمیل کردیم- از جمله همین قتل‌های مربوط به دکتر احمدی- آنها را که قاتل معلوم نبود، یعنی چند نفر

شرکت داشتند، از جمله قتل مرحوم مدرس، که من شخصاً خیلی علاقمند بودم، برای اینکه قبلا ارادت خاصی به او می ورزیدم، بچگی میرتم، دوره چهارم به مجلس برای اینکه نطق مدرس را بشنوم انصافاً، فوت او ضایعه‌ای بود، در هر صورت ما نسبت به عده‌ای از متهمان در دیوان کیفر خودمان عمل کردیم، یعنی آنها را که مجازات آنها اعدام نبود بلکه مثلا فولادی، عقیلی پور و یک نفر دیگر در قتل نصرت الدوله شرکت داشتند، ولی معلوم نبود کدام یکی از اینها مباشرت کرده، کدام ممانعت کرده، در مورد قتل مرحوم مدرس که ما علاقمند بودیم، خیلی کوشش کردیم که در این باره شخص متهم معلوم شود، ولی تا آنجا که بنده به خاطر دارم، دلایلی که ما داشتیم بر این کار، اولاً اظهارات سرهنگ نوایی بود، سرهنگ نوایی گفت: دوباره مختاری به من مأموریت داد که من مدرس را هلاک بکنم، ولی من فن به این کار ندم، و می گفت که من وظیفه خودم را تعقیب جرم می دانستم نه ارتکاب جرم. البته می داید که نوایی در زندان تیغوس گرفت و مرد. و عربشاهی همین طور، در زندان مرد، ولی قضیه قتل مدرس را تا آنجا که بنده به خاطر می آید باین ترتیب می توانم، به عرضتان برسانم، بعد از آنکه سرهنگ نوایی کار نمی کند، نوایی را احضار می کنند و سرهنگ وقار مأمور خراسان می شود، ظاهراً نامه‌یی به عنوان سروان جهانسوزی تهیه می کنند مختاری به او دستور قتل مدرس را می دهد، مدرس اول در قسمت

دکتر احمدی بسیار مراقب بود که نمازش ترک نشود، و روزه اش کارها را انجام می داد ولی آدم هم می کشت به هر صورت دکتر احمدی هر شب اذان می خواند (قبلا هم می خواند نه اینکه منحصر در آن موقع این کار را بکنند)، در هر صورت پرونده‌ها را ما جمع و جور کردیم و یک قسمتی از پرونده‌هایی که متهمش دکتر احمدی بود و قاتل معلوم بود، فرستادیم به دیوان جنایی- بعد از اینکه پرونده را تکمیل کردیم- از جمله همین قتل‌های مربوط به دکتر احمدی- آنها را که قاتل معلوم نبود، یعنی چند نفر شرکت داشتند، از جمله قتل مرحوم مدرس، که من شخصاً خیلی علاقمند بودم، برای اینکه قبلا ارادت خاصی به او می ورزیدم، بچگی میرتم، دوره چهارم به مجلس برای اینکه نطق مدرس را بشنوم انصافاً، فوت او ضایعه‌ای بود، در هر صورت ما نسبت به عده‌ای از متهمان در دیوان کیفر خودمان عمل کردیم، یعنی آنها را که مجازات آنها اعدام نبود بلکه مثلا فولادی، عقیلی پور و یک نفر دیگر در قتل نصرت الدوله شرکت داشتند، ولی معلوم نبود کدام یکی از اینها مباشرت کرده، کدام ممانعت کرده، در مورد قتل مرحوم مدرس که ما علاقمند بودیم، خیلی کوشش کردیم که در این باره شخص متهم معلوم شود، ولی تا آنجا که بنده به خاطر دارم، دلایلی که ما داشتیم بر این کار، اولاً اظهارات سرهنگ نوایی بود، سرهنگ نوایی گفت: دوباره مختاری به من مأموریت داد که من مدرس را هلاک بکنم، ولی من فن به این کار ندم، و می گفت که من وظیفه خودم را تعقیب جرم می دانستم نه ارتکاب جرم. البته می داید که نوایی در زندان تیغوس گرفت و مرد. و عربشاهی همین طور، در زندان مرد، ولی قضیه قتل مدرس را تا آنجا که بنده به خاطر می آید باین ترتیب می توانم، به عرضتان برسانم، بعد از آنکه سرهنگ نوایی کار نمی کند، نوایی را احضار می کنند و سرهنگ وقار مأمور خراسان می شود، ظاهراً نامه‌یی به عنوان سروان جهانسوزی تهیه می کنند مختاری به او دستور قتل مدرس را می دهد، مدرس اول در قسمت